بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة علی رسوله فی کل مقال أز حمد

وصلوة میکوید بنده درویشان بار خاک روب آستانه ایشان

فقیر حقیر بهاء الدین بن ابراهیم الانصاری القادری الحسینی

بصره الله بعیوب نفسه دیدم که بعض طالبان اهل سلوک

قصد تمام وکوشش بلیغ دارند چند اسرار چون صوفیه یاد

کیرند تا بمقصود رسند واین تالیف را رساله شطاریه نام نها دم

چون سایران راه احدیه وواصلان بارکاه صمدیت ازین کلمات

بهره یابند ثواب جزیل واجر جمیل در دیوان الهی ثبت شود و

این داعی الدال علی الخیر باشد ودرین رساله چند فصل از

اسرار الله آورده ام تا هر که این را پیشوا خود سازد او

بمقصود رسد زیرانک کلمات مرشدان یکی از منجیات اند بلک

نجات دهنده

چون

چون مرشد نباشد و همین کلمات پیش گیرد که باصطلاح خویش
بیان فرموده اند طالب صادق بصدق ورزد البته بمقصود رسد
چه گفتند القلم احد اللسانین والله اعلم بالصواب

در کیفیت سلوک بدان ارشدک الله تعالی الی صراط مستقیم که راه
حق و صفای باطن هرگز دست ندهد تا آنکه تزکیه و تصفیه و
تجلیه نکند پس حصول شریعت تزکیه نفس است و آن بکم خوردن
و کم خفتن و کم گفتن و کم با خلق بودن است و استقامت بر توبه
ماندن و آن حاصل نشود مگر بمحاسبه کردارها خویش یعنی از اول روز
تا آخر روز کردارها خویش قولا و فعلا حرکة و سکونا پیش دل
خود عرض کند هرکه موافق شرع باشد ازان شکر گوید و هرچه مخالف
آن باشد ازان توبه کند و در ازالت صفات ذمیمه مشغول می باشد
و اصل ذمیمه حسد و غیبت و بغض و کبر و بخل و مانند آن هر روز

صفت از ین اوصاف دور میکند تا نفس مزکی شود و اوصاف
مذمومه را با وصاف محموده بدل میکند چنانچه علم و حلم و حیا
و سخا و تواضع و رضا و تسلیم وغیره و شب بیداری و کم آزاری
و اندک خواری در تصفیه دل مشغول شود که حصول طریقه
در تصفیه دل است و تصفیه جز بمصقله حاصل نشود چنانچه
در خبر است لکل شیء مصقلة ومصقلة القلب ذکر لا اله الا الله یعنی
دل هرگز صاف نشود از کدورات ناسوتی تا معونت پاس انفاس
نکند و پاس انفاس آنست که زمان و مکان نفس را دریابد یعنی
یعنی برامدن نفس و فرو بردن رفتن نفس مرید صادق ذاکر
باشد خواه بذکر جلی خواه بذکر خفی بقوة شدیده درون
دل ضرب کند تا انگاه که روزن دل کشاده گردد و وسومات
دل دور شود و دل دو سوراخ دارد یکی فرود دوم بالا انکه بالاست

آن

آن دیگر همه حیوانات ظاهر و مرئی است و زان فرود غیر مرئی است

سالک بذکر جلی در خلا با آواز بلند با مد چهار الفی که آن نزدیک اله

باطل است و الا الله را با قوة شدیده در دل صنوبری بطریق حلاجی

ضرب کند در بالا کشاده میکردد امادر فرود بذکر خفی کشاده

میکردد بعد از ان مشقت تام و ریاضت تمام و آن خفی

چنانست که نفس را فرو بندد تا حد تنکی نفس و در وهم ذکر

باشد ازین در فرود واز میشود و انوار اجدیت روی می

نماید هرکه در بیست و چهار ساعت که در روز و شب اند

باشد مشغول باشد همه ساعات را دریابد و همه طاعات

کذرانیده باشد انکاه سالک صادق راه خدای تعالی یافته

باشد واین ساعات را بهترین ساعات بداند که در خبر آمده

تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة و در خبر دیگر آمده الدنیا

صنوبر نام چیزیست که دل تشبیه باو داده اند

ساعت حبس فاجعلها طاعة ازین تفکر و ازین طاعات پاس
انفاس و ذکر خفی مراد است عزیزی تنگی نفس سخت تر از آتش است
چه حبس نفس شحم که گرد دل است میگدازد و خناسی که بر سویدای
دل نشسته است بالکل میگریزد و صفت بشریه محو میشود و عودی
از انوار تجلیات حضرت قدس در باطن طالب فرود می آید و جزبه
ذات حاصل می آید نفس صفت دل گیرد و دل صفت روح و روح
صفت سر گیرد و سر صفت حق گیرد اتصفوا باوصاف اینجا دست
میدهد و تجلی روح روی نماید منزلی رفیع و مقامی شریف است
درین مقام خلافت دست میدهد چنانچه بزرگی فرماید الصوفی
اذا انسلخ من قشر البشریة انطمست نفسه و صفت قلبه و علت روحه
خالی
نابدید و هلاک
فامره بید ذلک الصوفی یفعل کیف یشاء باذنه دست دهد و چه کند
وگوید و بیند باصر او باشد این را اتصاف گویند نه اتحاد چه مذهب

اتحاد

اتحاد و حلول باطل است کالحدید المحمی چون آهن در آتش افتد صفت
او گیرد بلکه آهن در آهن مسمی باسم او شود هرچه از آتش شود از و
نیز حاصل آید و هو الاحراق اما عین آتش نباشد و گاه بود که باطن در
باشد که از لاهوت بملکوت آرند از ملکوت بملک رو کنند و گاه بود که
باطن در عالم ملکوت بود و ظاهر او بملک و این مقام حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم است که کن مع الحق و مع الخلق ای بالظاهر مع الخلق
و بالباطن مع الحق بحیث لا یشغلک الخلق عن الحق و الحق عن الخلق این
مقام اقتدائیست و ولایت و مشیخت جز درین مرتبه تصور ندارد
که الشیخ هو الکامل البالغ و مقام مشیخت بالاتر از مقام ولایت است
چه الولایة هو الفناء فی الله و البقاء بالله و الظهور من الله و صفاته و
المشیخت هو التصوف فی عالم الملک و الملکوت باذن الله و امره و بر نفس
جز بالتجا و مدد پیر ظفر نیابد و در جمیع کارها پیر مرشد را حاضر
تصور کند و روحانیه شیخ یک لحظه از خود غایب نداند چون ربط دل

بامرشد بکمال رسد انچه درو باشد همه اثر پیدا آید هرچند اساس بنیاد

کار محکم تر مرتبه او بلند تر و هرچند با محبوب ملاقات دیر تر اشتیاق

غالب تر و لذت بیش تر باید که طالب استوار قدم باشد خطرات

چهار اند رحمانی و ملکی و شیطانی و نفسانی اما رحمانی آنست که محبت

و شوق و اشتیاق و طلب حق در دل باشد و خطره ملکی تحریض بر

عبادت و بر حسنات باشد خطره شیطانی قصد بر معاصی و مناهی

و خلاف رضا حق در دل باشد خطره نفسانی بر شهوات و لذات

و حظوظ عاجله در دل باشد سه خطرات دور کند و خطره رحمانی را

قرار دهد بعده در عبادت و ذکر و فکر حضوری و خشوعی یابد

و در ذکر و فکر مشغول باشد و هر ذکری که باشد فتح باب کند

باید دانست که شکل دل صنوبری است که تعلق بجانب چپ است که مقر

روح حیوانی است و دهن او بعلو تعلق دارد روح انسانی که انرا

حکما نفس ناطقه گویند و روح الروح و روح الاعظم و فیض

الحق

الخصوص وفیه گویند والموت عبارة عن قطع تعلقه من هذا البدن فهو
فیض الحق سبحانه وتعالی وامر من اموره وشان من شیونه و
هو غیر مخلوق   طالب صادق ذکر کلمه اثبات در دل ضرب کند
از حرارت آن ضرب انچه شحم در دل نشسته در کداز آید وسوخته
شود هم ازانه گفتند که چون ذاکر از ذکر فارغ شود حبس نفس
کرده مراقب کند ونفس را آهسته آهسته بکذارد ودر حالت ذکر آب
نخوردی تا بیه زود کداخته شود   هشت پهلو وهفت پرده دارد
وجانب راست او لشکر رحمانیست وپهلوی چپ او لشکر شیطانی است
وهر پهلو گوهری دارد گوهر اول ذکر دوم عشق سیوم محبت چهارم
سر پنجم روح ششم معرفة هفتم فقر است   دل را بدین سبب
گنج خوانند وخناس موکل آن گنج است وهر دو سوراخ دل خناس
فرو گرفته بمثل عنکبوت تنیده وپردها فروهشته وقرارگاه خود
ساخته وصورت خناس مثل اژدهاست وخرطوم دارد وسر

خرطوم خاری پر زهر دارد هرگاه که مرید طعام از نا وجه میخورد آن
خناس قوة می یابد وخرطوم زهرآلوده را بر کرد دل می کرد اند وآن
زهر در دل اثر میکند وسیاه دلی ازان پیدا می آید   چو سالک باس
انفاس وذکر جلی وخفی مشغول شود وخناس ضعیف میگردد واین
کوهرها بوصف خود باز آیند واز کید او خلاص یابند کوهر ذکر آنست
کاز کل وجود موجود منفر کرد اند چنانکه انا معک اذا دعوتنی حاصل
شود   باش ای ذاکر مدام از تفرقه دور   هان تا نشوی بند کو ظاهر مغرور
نفس ودل وروح تا نگردد یکی   واحد نشود ذاکر وذکر ومذکور
ازان وصف کوهر عشق ظاهر کردد وان آنست که همیشه شوق واشتیاق ودرد
وحیرانی باشد وخواست خود با خواست مولی لازم کیرد
وصف کوهر محبت ظاهر کردد که راضی باشد وبهمه حال رضای او جوید
کوهر سر پیدا آید که از ذات مواهب بنده را آکاهی دهد   ازان وصف
کوهر روح پیدا شود که ساعتی ازان ساعتها که بلا انتم گفته شد اند از طاعت

حق حالی

حق خالی نباشد وصف گوهر معرفت پیدا آید هرچه بیند ازو بیند
وآنچه شنود ازو شنود وهرچه گوید حق گوید ازان گوهر فقر ظاهر
شود که او مستغنی باشد از همه حتی از حق هم چیزی نخواهد واین مقام
رضا و تسلیم است واراده خود را در رضا و تسلیم حق محو داند پس درین
جا اذا تم الفقر فهو الله جلوه دهد یعنی چون صفت فقر تمام شد
بصفت غنا در آید وهو الغنی الحمید وانتم الفقراء درست شود وازین سر
بی یسمع وبی یبصر وبی ینطق وبی یبطش وبی یمشی ظاهر گردد وچون درین
منزل رسید از خبر خود بی خود فارغ آید دل نه پر کاله گوشت است بلکه دل
گوهر است واصل گوهر نور است وآن نور خدای عز وجل است کما قال الله تعالی
الله نور السموات والارض ای منورها وهادی اهلهما در خبر است انا
من نور الله والمؤمنون من نوری ومراد ازین نور روشنیست
عزیز الله تعالی باراده ومشیت خود خواست تا وحدانیة خود آشکارا کند اول
نور محمدی بیافرید وفراخی آن نور هشتاد هزار سال راه بوده چنانچه حق تعالی

میفرماید لا یسعنی ارضی و لا سمائی ولکن یسعنی قلب عبد المؤمن ° نه لک
سال در قبضه قدرة خویش پرورش داد و کلمه محبت میشنوانید یا عبدی
انت عشقی و محبوبی و انا عشقک و محبک در هر سالی نه لک سال هر ساعة
نه لک بار منظور نظر کرامة و کشف انوار تجلی میفرمود نه لک سال دیگر از
قبضه قدرة خویش جدا گردانید نور الهی از کرد الهی سیدی و مولائی بنده را
طاقت فراق تو نیست چندین هزار سال بعیش محبة خویش پرورش دادی
جدا نتوانم شد فرمان شد که ای بنده ترا با خواست خود کاری نیست ما ترا
از بهر اظهار وحدانیة خود آفریدیم بعد از آن از نور از درد فراق و جدائی
آب از وی روان شد و دریائی گشت که آنرا بحر الحیوان و عین الحیوة خوانند
پس جمله موجودات از آن نور پیدا شد حضرت عزة آن نور را چند بار
هزار سال در عالم غیب پنهان داشت تا خاک آدم علیه السلام را جمع کرده
خمیر کردند و ترکیب قالب محمود آفرید و طاق سینه بست آن گنج را در آن
نهاد و جمله اسماء موجودات را معلوم کردانید و تشریف خلافت ارزانی
خلعت
فرمود

فرمود جبرئیل را فرمان شد که درمیان بهشت تخمی بنش درخت گندم بنهد

باز فرمود که جمله فرشتگان سجده کنند همه سجده کردند مگر ابلیس حق تعالی

حق تعالی تازیانه قهر زد از وی آتشی پیدا شد نام او خناس شد آدم متعجب

ماند که چون این را توفیق سجده نداد البته مخالف ما خواهد بود

از آنکه آن گنج در قالب نماد جبرئیل را فرمان شد که در مشام آدم فف بزن تا قدرت

ما به بیند چون دم نفس در دماغ رسید حق تعالی آن دم را بند و قسم کردانید یک قسم

در سر او قرار گرفت و قسم دوم در جسم جای گرفت و قرارگاه اول که در سر

جای گرفت آنرا عقل خوانند و در آدم شش چیز دیگر مرکب کردانید ۱

گرسنگی ۲ غاذیه ۳ جاذبه ۴ هاضمه ۵ ماسکه ۶ دافعه چون
(غذا کشنده — گیرنده — اندازنده)

وصف نفس در جسم کارگر شد فرمان شد گرسنگی سر بر آورد درختان

زیبا و خوش بدید خوشه او بگرفت و بخورد جمله قالب مبارک گوشت

خوب

وخون شد و از غذاء مایه گندم با نفس مرکب شد و جسم را قوة حاصل آمد

وحینئذ پس اعضاء دیگر بحکمة الهی درون جسم بواسطه مایه گندم موجود

۷ وقسم دوم که در سینه قرار گرفت آنرا نفس دهم خوانند ص

شدند اول خون بیدا شد از خون چند اعضاء دیگر بیدا شدند چنانچه
کرده و جگر و سپرز و شش دیگر کهوهون والآن دیگر که درون جسم اند
و یقین باید دانست که صلاح آن مضغه که مقر روح حیوانی ست صلاح
جسد ست و فساد او فساد هم جسد ست چنانچه در اخبار رسول و اقوال
مشایخ مذکور آید هر که طواف دل کند و حقیقت آن جوید کعبه بطواف او
و در حکایت بزرگان مشهور ست که من خرج عن سفر الباطن ابتلا بالسفر
الظاهر باید دانست که الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق گفتند
سه طریق ازان طرق قریب اند اول طریق اخیار ست وآن بکثرت صوم و صلوة
و تلاوة قران و حج و جهاد ست روندگان این طریق در زمان طویل اند که
بمقصود رسند دوم اصحاب مجاهدات و ریاضات در تبدیل اخلاق ذمیمه
کنند هذا طریق الابرار فالواصلون بهذا الطریق اکثر منهما و سیوم اصحاب
شطار اند که از ملاقات بگریزند و از صحبت خلق پرهیزند کار ایشان جز شوق
و اشتیاق و شکر و ذکر و فکر نباشد فالواصلون بهذا الطریق اکثر منهما

وتزکیه نفس بتصفیه دل وتجلیه روح مشغول باشد وکشف وکرامات را بچوی

نخرند وغیر از استقامت، وموتوا قبل ان تموتوا نقد وقت ایشان نباشد واین

طریق از ان دو طریق اقرب طرق الی الله است واصول این طریق شطاریه ده چیز است

التوبة وهو الخروج عن کل مطلوب ما سوی الله کما هو بالموت . الزهد و

هو الخروج عن الدنیا ومن محبتها ومتاعها وشهواتها قلیلها وکثیرها کما هو

بالموت . التوکل وهو الخروج عن الاسباب کما هو بالموت . القناعة

وهو الخروج عن الشهوات النفسانیة کما هو بالموت . العزلة وهو الخروج

عن مخالطة الخلق بالانزواء والانقطاع کما هو بالموت . التوجه الی الله

ولا عراض عما سواه کما هو بالموت فلا یبقی مطلوبه ولا محبوبه ولا مقصوده

الا الله . الصبر وهو الخروج عن حظوظ النفس بالمجاهدة کما هو بالموت بغیر

المجاهدة . الرضا وهو الخروج عن رضاء نفسه بالدخول فی رضاء

الله تبارک وتعالی وبالتسلیم للاحکام الازلیة والتفویض الی تدبیر الابدیة

بالاعراض کما هو بالموت . الذکر وهو الخروج عن ذکر ما سوی الله تعالی کما هو

بالموت المراقبة وهو الخروج عن الحول والقوة كما هو بالموت

ذكر شطار آنست که چون بخواهد که شروع ذکر کند اول برای ذکر محل علاحده

کند که اواز کسی نشنود وظاهر و باطن طهارت کامل بجا آورد از غسل و وضو

وجامه پاک عطر پاک سوختن در حالة ذکر که ملائکه وارواح انس

بان دارند مربع یا بر سر بین در حالة ذکر بنشیند روی بقبله آرد وهر

دو دست بر زانو نهاد ارد وانگشتها فرا در حالة برارد که اشارت بر فنا ست و

در اثبات فرود آرد که اشارت بر هستی وثبوت ست و بر نیت خالص مطلوب را در

خاطر وهم کند وحاضر داند وذکر را با حرمت وهیبت وتعظیم بگوید وتوجه

تام کند با حق تعالی واز غیر حق بکلی اعراض نماید تا انکه خلق او را دیوانه گویند

بعد ازان ذکر کلمه توحید بجلی وخفی مشغول شود ونفی ماسوی الله را سعی

کند چون خود را نفی کرد آن زمان نفی ماسوی الله حاصل کردد ودر کلمه اثبات بلکه خود را نفی کند

حق را حاضر وناظر داند و هر وقت و هر ساعة از مشغول ذکر خالی نماند و

از ذکر گفتن نیاساید تا ذکر و ذاکر هر دو مذکور کردند بجز مذکور نماند

نفی

ودر ابتدا در ذکر نه بار کلمه لا اله الا الله گوید دهم کرت محمد رسول الله بگوید باز چون

ذکر غلبه کند همین نفی واثبات گوید وانواع اذکار در فصل دیگر بیان کرده

شود اسماء ذکر بر سه نوع اند اسم جلال واسم جمال واسم مشترک چون

رعونت ودرشتی وخود بینی در خود نگرد باسم جلال مشغول شود تا نفس

مطیع ومنقاد او شود مثل قهار وجبار ومتکبر واگر در خود تواضع وانکسار

وخاکساری بیند باسماء جلال مشغول شود مثل یا ملیک یا قدوس یا سمیع

یا علیم باز باسماء مشترک مشغول شود همبرین منوال از ذکری بذکری

مشغول گردد تا دل مصفا شود وذکر دل قرار گیرد مقام ذکر نود ونه

تلوین است وصدم تمکین است که آن اسم ذات است تا در ذکر اسماء صفات است

در عالم تلوین است چون ذکر باسم ذات رسید از تابش لفظ الله الله الله

وجود فانی سوخته گردد مضمحل شود اینجا الفناء فی الفناء حاصل آید این

عبارت از محو شدن وجود فانی است وچون از خود فانی شود از وی بقا یابد

مرید صادق را بی ذکر هرگز در دل گشاده نگردد وچون دل منور گردد حقیقت

اشیا برو کشف شود و بعالم ارواح ملاقات شود و ذکر حقیقی و شهودی حق درین
منزل فتح شود و مراقبه نیز نموده اند در هر اسمی که زبان بذکر آن باشد معنی
آن اسم در دل کرده اند چنانچه کیفیت مراقبه درین فصل برمزی و اشارتی
از ذکر و فکر گفته شود و بسط آن در فصل دیگر خواهد آمد تا طالب را شوق و
اشتیاق غالب آید و تکرار کلام تاکید نماید و کوئی از میان ربایند الحمد لله
علی ذلک فصل در بیان شروط ذکر غیر شروطی که بالا گذشته درین فصل
اول ذکر و استمداد ذکر و اداء ذکر بانواع مختلف شروط ذکر آنست
که چون طالب خواهد که ذکر کند خواه تنها خواه بجماعة اول ده کرت این
درود گوید اللهم صل علی محمد و آل محمد عدد ما ذکره الذاکرون و غفل عن
ذکره الغافلون و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و ده بار استغفر الله
من کل ذنب و اتوب الیه و کلمه تمجید بدین طریق بگوید کرت سبحان الله
کرت و الحمد لله لا اله الا الله کرت و الله اکبر بگوید بعد و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم یکبار باز یا الله و یا حی و یا قیوم برحمتک استغیث

صوتا و

کرت بگوید واین آیه سه بار بخواند فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون
سه بار والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم سه کرت واذا سالک عبادی عنی
فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی والیؤمنوا بی لعلهم
یرشدون سه کرة الله لا اله الا هو الحی القیوم سه کرت شهد الله انه لا اله الا هو
ده کرت وما محمد الا رسول توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون
هل من خالق غیر الله کرة ان الحکم الا الواحد کرة هو الله الواحد القهار
کرة ربی الله کرة الا انه بکل شیء محیط الا ان الله ربی وربکم فاعبدوه
هذا صراط مستقیم کرة وهو الذی فی السماء اله وفی الارض اله وهو الحکیم العلیم
کرت هو الحی لا اله الا هو فاعبدوه مخلصین له الدین الحمد لله رب العالمین
کرة ایاک نعبد وایاک نعبد نستعین بعدة تا آخر سوره بخواند بعد ازان
ذکر شروع کند بدین نوع فاعلم انه لا اله الا الله بعد ازان که ذکر تمام کرده باشد
اخر این دعا بخواند اول بخواند اول فاتحه واخلاص ودرود بارواح مشایخ
وجمیع گذشتگان کافه اهل اسلام از خاص وعام بخواند بعد ازان بارواح

انبیاء وصحابه کرام ختم کند باز سلامتی خویش وحاضران جماعة وسلامتی
بادشاهان اسلام وکشایش کارها ومقهوری اعدا تکبیر کوید دعا اینست
بسم الله الرحمن الرحیم الهی بجلال قدسک وبجمال انسک وبنظرک الی اولیا[ئک]
وبقربک الصفیائک وبشوقک الی مشتاقیک وبحبک لطالبیک ان تنور قلوبنا
بنور معرفتک وتجعلنا من اهل غفورک حتی تیسر لنا سیاحة بحار کرمک
الانوار وتهیئ لنا اخراج درر الاسرار اللهم شرفنا بمشاهدة جمالک وخلعتی[ک]
وبعالک وارزقنا نعمت لقائک واحشرنا فی زمرة اولیائک اللهم طهر من محبة
الدنیا قلوبنا وبصر عیوبنا فی عیوننا اللهم زین ظواهرنا بطاعتک وبواطننا
بخشیتک وقلوبنا بمعرفتک ووفقنا لمرضاتک وثبتنا علی دینک وطاعتک واللهم
عظم جلالک فی قلوبنا وصغر الدنیا باعیننا ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا
بالایمان سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب
العالمین آمین این بود شرایط ذکر که بیان افتاد اسناد ذکر آنست که تلقین
ذکر واسناد ذکر از کلام مجید واخبار رسول ثابت شده آیه قال الله تعالی یا ایها

الذین امنوا اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا ای قولوا لا اله الا الله وقال صلی الله

علیه وسلم قولوا لا اله الا الله حتی تفلحون   روزی جمله اصحاب پیش رسول

صلی الله علیه وسلم نشسته بودند رسول علیه الصلوة والسلام فرمود هل فیکم غریب

ای اهل الکفار قلنا لا یا رسول الله فقام صلی الله علیه وسلم بغلق الباب

فقال ارفعوا ایدیکم فقولوا لا اله الا الله فرفعنا ایدینا ساعة ثم وضع رسول

الله صلی الله علیه وسلم ثم قال الحمد لله اللهم انک لقنتنی بهذه الکلمة واخذتنی

بها ووعدتنی علیها الجنة انک لا تخلف المیعاد ثم قال ابشروا فان الله

قد غفر لکم وقد لقن الصحابة والصحابة لقن التابعین من المشایخ شیخا

بعد شیخ   دیگر آنست روزی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه

گفت یا رسول الله دلنی علی اقرب الطرق الی الله وافضلها عند الله و

اسهلها علی عباد الله فقال صلی الله علیه وسلم علیک بمداومة بذکر الله تعالی

فی الخلوة والجلوة فقال علی رضی الله عنه اهکذا فضیلة الذکر وکل الناس ذاکرون

فقال علیه الصلوة والسلام مه یا علی لا تقوم الساعة علی وجه الارض من حیّ

دیگر

دوروایه

من يقول الله لله الله الله فقال على رضي الله عنه كيف اذكر يا رسول الله قال عليه
الصلوة والسلام غمض عينيك واسمع مني حتى اقولها ثلثا فقال عليه الصلوة
والسلام لا اله الا الله رافعا صوته مغمضا عينيه وعلي رضي الله عنه يسمع
ثم قال علي لا اله الا الله ثلث مرات والنبي صلى الله عليه وسلم يسمع فاجاز له
صلى الله وسلم ورضي الله عنه ان يلقن غيره ثم لقن على الحسن البصري وهو
لقن حبيب العجمي وهو لقن داود الطائي وهو لقن معروف الكرخي وهو لقن
خواجه سري سقطي وهو لقن جنيد البغدادي وهو لقن ابا بكر الشبلي وهو
لقن عبد العبد العزيز اليمني وهو لقن الطرسوسي وهو لقن ابو الحسن
علي بن محمد بن يوسف القرشي الهكاري وهو لقن ابي سعيد بن علي المخزومي
وهو لقن شيخ الثقلين محي الدين ابي محمد عبد القادر الجيلي البو منى الحسني
الحسيني الحنبلي وهو لقن لابنه السعيد عبد الرزاق البغدادي وهو لقن
سيد يحيى وهو لقن سيد عبد الوهاب وهو لقن سيد عبد الرحمن وهو
لقن سيد عبد الوهاب وهو لقن لشيخي وهو مرشدي السيد احمد الجيلي
القادري ...

القادري الشافعي فشيخ لقنني وَرَشَّدَ نى كلمة التوحيد وجميع الاذكار والبسني خرقة
القادرية في الحرم الشريف تجاه باب الكعبة واجازني اجازة مطلقة بان اجيز
من اجيز والقن من القن والبس من البس فقد تم كيفية الاسناد ثم نذكر
بيان ذكر كيفية انواع الذكر واداء الذكر بانواع الاختلاف ذكر بر چهار نوع است ذكر ناسوتی
چون لا اله الا الله وذكر ملكوتی چون ذكر الا الله وذكر جبروتی چون ذكر اسم
ذات لفظ الله الله الله وذكر لاهوتی چون هو هو هو ذكر زبان را ناسوتی
ونيز گويند وذكر دل را ملكوتی وذكر روح را جبروتی وذكر سر را لاهوتی نامند
ذكر ناسوتی نيز بر چهار نوع است يك حلقی ودو حلقی وسه حلقی وچهار حلقی که انرا
وذكر ذكر دَوْر ومدّ ور گويند ملكوتی الا الله كه انرا ذكر اورد برد گويند ونفی
اثبات باصطلاح صوفيه نامند وان نيز هفت نوع است يك ضربی ويك ركنی ودو
ضربی ودو ركنی وسه ضربی وسه ركنی وچهار ضربی وچهار ركنی وپنج ضربی
وذكر وپنج وشش ضربی وشش ركنی وهفت ضربی وهفت ركنی جبروتی
يعنى الله وذكر لاهوتی يعنى هو واين هردو نيز بر هفت نوع است همچون ذكر ملكوتی

اما ذکر یک حلقه نیز بر چهار نوع است که انرا ذکر جبرئیلی و سهروردی گویند کلمه لا اله را
از ناف فرو میکشند و بالا برد بطرف راست ان بعده در دل ضرب کند کلمه الا الله
ذکر کروبیان و جبروتیان وانکه لا اله وا از دل بکشند و نظر باسمان بامد برد و
الا الله را در دل ضرب کند ذکر بدلایان وان آنست که هر دو دست نزدیک
دهن بدارد و کلمه نفی را شروع کند و دست مشت بسته طرف هوا بامد برد و
بکشاید بعده باز هم در هوا دست بند د و در دهن ضرب کند کلمه الا الله باید
که در وقت اخراج نفی سوی هوا برد و زانو ایستاده شود و در وقت ضرب
بنشیند فاما درین ذکر دو رمز است رمز اول بر انکه هرچه غیر حق است از دهن
و از دل کشیدم و در هوا انداختم و رمز دوم انکه در حالت ضرب کلمه اثبات انوار
الهی از هوا کرفتم و در دل انداختم و هستی حق را اثبات کردم اکر همین ذکر در
حالت سماع کند و کلمه نفی را بدست چپ از سینه برادارد و در هوا اندازد
و کلمه اثبات در دست راست از هوا در دل ضرب کند درین ذکر نیز همان دو
رمز است ذکر بدلایان بطریق دیگر آنست که کلمه نفی را از دهن بکشد و دست

راست بسته در هوا بدارد و از انجا آواز کند و باز بسته کلمه اثبات را در دل ضرب کند و باز دست چپ را همین نوع کند درین اذکار تاثیر عظیم است بلکه پیش ذاکر بدلایان حاضر شوند و باو ذکر کنند و اعانت نمایند و صحبت او را غنیمت شمرند دوم ذکر دو حلقه آن نیز بر هفت نوع است اداء جلی و ضرب جلی اداء خفی و ضرب خفی و همایت اداء خفی اداء خفی و ضرب جلی اداء و همین و ضرب همین اداء و ضرب همین اداء و همین و ضرب خفی اداء جلی و ضرب و همین اداء جلی و ضرب جلی آنست که کلمه نفی را از دل بامد باواز بلند بکشد و طرف راستان برد بعده حلقه کند و کلمه آله را بطرف چپ برد باز در دل ضرب کند و کلمه الا الله در ذکر چند رموز است یکی آنست که در حلقه اول نفی کونین کند و در حلقه دوم چنان داند که خودی هستی خود را پس پشت انداختم و انقطاع از ما سوی الله کردیم قولا و فعلا سرا و علانیة تصور کند در حالة ذکر هر ذکری که باشد انه یشاهد الرب والرب یراه ولا یکون حالة الذکر غافلا عنه تعالی ولا یقید شیا و یحضر القلب و یتوجه الی المقصود و یحفظ

عن لعثرات الخواطر وطريق دفعها التوجه والالتجا الى الشيخ المرشد في ذلك

الحال اي في حالة الواء الخواطر اداء خفي وضرب خفي آنست كه نفي واثبات را آهسته

كويد بر سند مذكور جلي وضرب خفي آنست كه كلمه نفي را بلند كويد وكلمه

اثبات را آهسته ضرب كند بر سند مذكور اداء خفي وضرب جلي آنست كه كلمه

نفي را آهسته كويد واثبات را ضرب بلند بر سند كذشته اداء وهمي وضرب

وهمي آنست كه نفي واثبات را در خيال اداء نمايد خفي وضرب وهمي آنست

كه نفي را آهسته اداء نمايد واثبات را بوهم ضرب كند وهمي وضرب خفي

آنست كه نفي را در خيال كويد واثبات را باهسته ضرب كند سيوم سه حلقه

آنست كه نفي را بامد از ناف كشيده براستان برد باز بچپ برد بعده اله را از چپ

براستان آرد بعده اثبات را در دل ضرب كند چهارم ذكر چهار حلقه كه

آنرا ذكر مدور كويند كلمه لا را از ناف ويا از دل بامد از اسفل بر علو آرد

براستان آرد وچپ بعده كلمه اله را از چپ بطرف راستا آرد واز راستا بهوا

برد بعده در دل ضرب كند كلمه الا الله را ذكر ملكوتي يكضرب ويك ركني

دائرا

کرا از ذکر حدادی کویند آنست بو هم در کردش س نه الله یا لا مطلوب یا لا موجود
تصور کند و الا الله مثل حداد در دل با واز یا بسان کی ضرب کند ذکر دو رکنی و
دو ضربی آنست که کلمه اثبات را در راستان بر دود ر دل ضرب کند ذکر سه رکنی
آنست که کلمه اثبات را در راستان و چپان برد ود ر دل ضرب کند . چهار رکنی
و چهار ضربی آنست که در راستان و چپا و پیش و طرف دل کلمه اثبات را ضرب کند
ذکر پنج رکنی و پنج ضربی آنست که راستان و چپا و پیش و پس ود ر ضرب کند
ذکر شش رکنی و شش ضربی آنست که راستان و چپا و پیش و اسمان و در
دل ضرب کند ذکر هفت رکنی و هفت ضربی آنست که در راستان و چپا و پیش
و پس و فرود و بالا و طرف دل ضرب بشدة کند که در شدة تاثیر تمام است و بر بان
الا الله کوید و در تصور لا معبود و لا مقصود و لا مطلوب و لا موجود کوید تا هر دو
رکن در ذکر باشد و بغیر این فتح نشود و ذکری که بی فکر دل باشد آن ذکر
نرساند ایضا الفناء والبقاء بطریق اخر یعنی ذکر اورد و برد که هفت نوع است
و ذکر آن بالا رفته غیر آن چند نوع برین طریق است اول بنشیند و را نو

راست ایستاده دارد وزانو چپ را کستراند چنانچه درحالة نماز میکذارد

اول ضرب کلمه اثبات را در زانو ضرب کند دوم بار در دل ضرب کند دوم آنست

که بنشیند و بر هر دو زانو ایستاده شود و سینه را در حال ضرب پیش برده

ضرب کند این ذکر نیز از ابدلات سیوم آنست که ایستاده شود و پای

راست مقداری پیش دارد بعده رکوع کند دران حال طرف زمین بسینه

ضرب کند باز سر برآورده در دل ضرب کند چهارم آنست که چهار مصحف

در چهار جهت بنهد وراستا وچپا وپیش وپس اول در مصحف راستا ضرب

کند یا حی کوید ودر چپا یا قیوم ودر مصحف پیش یا سمیع ودر پس یا علیم تصور کند

پنجم یکی که نون را آتش کند ضرب اول بر زبانه کند وضرب دوم در دل کند دین

ذکر کشف باطن شود اما با هیچ کس نکوید ششم ذکر فنا و بقا آنست که

ستانه بغلطد یک ضرب بدوش راست ویکی چپا هفتم ذکر فنا و بقا هم ذکر

مجوسیان آنست که هستهٔ هر پنج انکشت بر پیشانی خود نهد وبکوید الا الله باز

بکتف راست نهد وبکوید الا الله وبر کتف چپ نهد وبکوید الا الله ودر دل عمل

پنج انگشت بنهد و بگوید الا الله عشتم فنا و بقا در حالت مشی اقدام هر قدمی

که نهد بگوید الا الله جبروتی یعنی ذکر اسم ذات همچون ذکر فنا و بقا ست چنانچه

ذکر ملکوتی بیان کرده شده همچنان با نواع جبروتی هم ذکر کند لفظ الله الله

در زبان گوید و در دل یا احد یا صمد و هر کند و اگر اسم ذات را ندا دهی و اسماء

صفات را با او ذکر کنی چنانچه یا الله یا رحمن یا رحیم در راستان یا رحمن و در

چپا یا رحیم در دل نگوئی یا الله و اگر خواهد در راستان یا احد و در چپا یا قیوم

و در دل یا الله یا راستا سبوح و در چپا یا قدوس و در دل یا الله بر این

نوع جمله اسماء صفات را با اسم ذات ذکر کند و هر حاجتی که باشد بموافق

آن حاجت یعنی اسم صفات ذکر کند آن حاجت زود تر بر آید ذکر یا الله

آنست که حرف ندا را از دل بکشد و بطرف راستا برد و لفظ الله را در دل ضرب کند

لاهوتی یا هو هم بر قیاس جبروتی ست و تاثیر آن کشف حقایق راست

ذکر کشف ملکوت و حضور و شهود ملائکه مقرب و کشف الارواح هر

روحی که باشد در راستا بگوید سبوح و در چپا قدوس طرف آسمان

رب الملائکه ودر دل ضرب کند والروح برای دفع امراض واسقاط او جاع بگوید در برا ستا یا احد و در رجبا یا صمد و طرف آسمان یا وتر و در دل ضرب کند یا فرد همین دو اسم یا احد یا صمد برای کشف حقایق ایشا را نیز آمد ند یمینا بگوید یا احد و شمالا یا صمد یا حي یا قیوم بر نشاط کبوتر یک حلقه طرف راستا آغاز کند یا حي و بیسر را بگوید اند در دل ضرب کند یا قیوم برای فتح امور بسته بعد از نماز تهجد هزار کرة بطرف راستان یا حي و دجبا یا قیوم بگوید باسمان یا وهاب و در دل ضرب کند یا الله کشف قبور اول یاربي یاربي بیست و یکبار بگوید در طرف آسمان بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح الروح و بعضی گویند که در گفتن یا روح اشارت بتکبر کند و در دل یا روح الروح گوید لا هو الا هو د رکنی و سه رکنی تا هفت رکنی مثر ذکر لا اله الا الله ست ذکر کلمه هو در زبان هو گوید و در دل وهم کند الله للحي القیوم اما هو که بجهات ست گوید بفتح واو گوید و در دل ضرب کند بجزم واو گوید در حالة خروج نفس بفتح واو تصور کند و در حالة درامدن نفس هو

بجزم

بجزم واو زيرانچه بنده فرادا برسيده شود که بهم اخذت النفس وارسلتها
فيقول العبد يارب اني ذکرتک بقول کلمة هو عند اخذ النفس وارسلها
براي تجلي ذات از اسم الله الف ولام طرح کند وها را سه حرکة دهد
راستا بگويد ها مفتوح ودر چپا هو مضموم ودر دل هي مکسور ضرب کند
يا مضموم ضرب کند ودر چپا بکسر گويد . اسم رقيب براي کشف امور
غيبيه دو ضربي وسه ضربي وچهار ضربي بگويد با سکون قاف ودر اخر در
ضرب دل حقي بياء متکلم گويد براي درازي عمر ودفع جميع بليات وفتح
باطن ذکر اية الکرسي بدين نوع کند اول از دل الله گويد وسر را بکلمه لا اله
بگرداند خواه يک حلقي يا دو حلقي والا هو را در دل ضرب کند بعده اسم
الحي راستا بگويد والقيوم چپا همين طريق هزار کرة بگويد اميد است که
کشف ملکوت شود ودرين ذکر صفت ثبوتي وسلبي هرد و اند البته تا ثير
دعد کا ذکر کردن شرط است براي کشف روح رسول الله صلي الله عليه وسلم
يا احمد راستا يا محمد چپا ودر دل ضرب کند يا رسول الله اسم شيخ يعني يا شيخ

یا شیخ یا شیخ هزار کرة گوید باید که حرف ندا را از دل بکشد و طرف راست ابرد
ولفظ شیخ را در دل ضرب کند درازی عمر و جمیع حاجات را باوقات بگوید
البته برآید بعد از فجر هو الحی القیوم هزار بار و بعد از ظهر هو العلی العظیم هزار
بار و بعد از عصر هو الرحمن الرحیم هزار کرة و بعد از مغرب هو الغنی الحمید
هزار کرة و بعد از عشا هو اللطیف الخبیر هزار کرة بگوید بهر نیتی که باین اسما
مشغول شود وحق تعالی بکرم خویش قبول کرداند و دعاء او مستجاب شود
و عنقریب بمقصود رسد واعلم ان جمیع الاذکار اذا واظبت علیها الذاکر یصیر
القلب ذاکرا فاذاکل اللسان عن الذکر یصیر القلب ذاکرا فیسمع الصوت من قلبه
وقد یسمع من عنده ثم یترقی الی الروح والسر والخفی وذکر اللسان لقلقة
وذکر القلب وسوسة وذکر الروح مشاهدة وذکر السر معاینة وذکر
الخفی معاینة وبین کل واحد درجات وحالات یعرفها اهلها فمن کان
له طهارة البدن والتوجه التام ویشتغل ما امر من الاذکار والمراقبة
یحصله مقصوده البتة علی ای فعل وشغل وکسب کان حتی السلطنة
والامارة

والامارة والقضاء والتجارة والدرس والفتوي لايضره شيئ فافهم واغتنم

دربیان کلمات مراقبه ووجه تسمیه او وانواری که درحالة ذکر ومراقبه پیدا

میشود کلمات مراقبه آنست هر کلمه وآیتی که درکلام مجید دلالة برتوحید

کند همان کلمه وآیه رانصو معنی کردن همین مراقبه باشد چند کلمات نوشته شده

بدان قیاس کند مراقبه ۱ وهومعکم اینما کنتم ۲ اینما تولوا فثم وجه الله ۳

الم یعلم بان الله یری ۴ ونحن اقرب الیه من حبل الورید ۵ الله بکل شئ محیط ۶

وفی انفسکم افلا تبصرون ۷ ان معی ربی سیهدین ۸ الله حاضري الله ناظري الله

شاهدي الله معي ۹ مراقبه اسم ذات بخط زر ۱۰ مراقبه حی قیوم بخط نقره ۱۱

مراقبه آینه ۱۲ مراقبه جمیع اسماء حسنی ۱۳ تلاوة کلام مجید ۱۴ مراقبه

تصور فنا خویش این رموزی از رموزات مراقبات نموده شد تا اصلاح حال

این قوم بدانند وطالب را همین یک مراقبه بسنده است وآن هست حق بهمه

وفنا خویش وجمیع کاینات فحسب وهرحال وبهرجا که باشد اسم الله را

درباطن گوید اقرب الایام حضور باطن وصفا دل دست دهد ووجه تسمیه

مراقبه آنست که المراقبة مشتق من الرقیب والرقیب هو الحافظ فالمرید مادام
مشتغلا بالمراقبة یکون محفوظا من شواغل الذنیة الجسمانیة والخواطر
الخناسیة والحواسیة النفسانیة ویکون متوجها الی الحضرة الصمدیة فارغا
من غیره ولذا قیل الفکر افضل من الذکر لانه شغل الباطن لا یطلع علیه غیره .
شود انواری که در حالة ذکر و مراقبه ظاهر گردد از کدام طرف و بکدام رنگست اگر
از کتف راست نور سفید ظاهر شد پس آن نور کراما کاتبین است که اعمال حسنه
می نویسند واگر از طرف راست ظاهر شود بی اتصال کتف آن نور مرشد است
که آن رفیق راه است که الرفیق ثم الطریق ثابت است واگر نوری از پیش ظاهر شود
آن نور محمدی است چه هادی طریق مستقیم اوست صلی الله علیه وسلم واگر از
کتف چپ پیدا شود آن نور ملائکه کاتب سیئه است واگر نوری بی اتصال کتف
چپ ظاهر شود آن نور ابلیس است واگر نور از بالا و یا از پس ظاهر شود آن
نور ملائکه است که برای محافظة تو حاضر اند واگر نور بلا جهة ظاهر شود و در
ابتداء ظهور آن در خاطر دهشت در آید و بعد رفتن او هیچ حضور در باطن نماند

ان نور مح

آن نور نیز از آن ابلیس است واگر نوری بلا جهة ظاهر شده و بعد رفتن او حضور

در خاطر یابد و اشتیاق در طلب غالب شد آن نور از حضرت صمدیت است

اللهم ارزقنا ولکم بلا کیف واگر نوری از بالای سینه یا از ناف ظاهر شود برنگ

آتش دود دارد ان نور خناس است واگر نوری از دل ظاهر شود اگر سفید که

بزردی میزند پس آن نور دل است واگر سفید خالص باشد پس آن نور روح

اعظم است که در دل طالب تجلی کرده و نصیب خویش نموده ونوری که بصورت

آفتاب باشد آن هم نور روح است واگر بصورت قمر باید آن نور دل است العظمة لله

چون مراقبه بکمال رسد و آتش غیرت شعله زده وجود فانی را وفنا از خود و بقا

بهستی تبارک وتعالی یابد والفناء فی الفناء حاصل آید و با ملکوت انس گیرد

و از خوردن وخفتن وگفتن ورفتن فارغ آید و ذکر و فکر غذاء جان گردد و

ذکر با فکر طعمه روح او شود ویسبحون اللیل والنهار وهم لا یفترون دمغه او شود

وقیام او بذکر وحیرت او بفکر گردد و از ملکوت بلاهوت رسد وتخلقوا باخلاق

الله دست دهد و از فعل بصفت و از بصفت بذات رسد و بذ وقایم ماند

این را اتصال الله گویند نه اتحاد فافهم ای عزیز من این سخنان اهل معرفت اند
وکسانیکه بحق رسیده اند بمجرد قول اکتفا نکرده اند دران باید کوشید که از قول
بفعل رسد واز فعل بحال آید هرچه گوید از حال وهرچه کند بحال کند وحال صفت
او کردد واو چنان شود بحال غرق باشد که از حال او را خبر نباشد دریغا ازین
نعمت چند محروم مانی وازین دولت چند بی بهره باشی لله تعالی که بنظر انصاف
در خود نکر که بچه فرو مانده وبچه کار مشغول کشته مرکب عمر در سیر
وتو در تیه غفلت سرکردان وکرفتار هوشدار چون ندا ارجعی الی ربک
در کوش جان رسد یک لحظه تر نکذارند لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون
پیش ازانکه در هر عضوی نعمتی بی بها ترا دادند شکرانه بجا آر تا بحسرت وندامت
مبتلا نکردی ونفس کوید یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله وازان هیچ
سود نه نقد عمر ضایع مکن هر نفسی کو هرست که در تو ودیعت نهاد اند
ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها وسپردن این امانات آنست که
هردمی در یاد او براری وهر لحظه در شوق واشتیاق او بیفزائی که السکون
حرام

حرام علی قلوب اولیاء الله   چهارم در بیان اذکار متفرقات عربی و فارسی
و هندوی که در ان توحید مطلق است و بعضی سلوک متفرقات و اذکار ایشان که در شغلهم میگویند
و در نما و جلسه ایشان و دعوة کبیر که تعلق تعلق با علم سیمیا دارد بعد انکه اذکار متفرقه
عربی انا فیه هو فی و چون انا گوید روی سوی دل آرد و بطرف آسمان روی کرده
فیه بگوید و در طرف آسمان هو و در دل ضرب کند فی انا انت انت انا انا طرف
دل ضرب کند و انت طرف آسمان بگوید باز انت طرف آسمان گفته انا در دل ضرب
انا هو هو انا مثل مذکور   جلالی الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر
و لله الحمد اول الله اکبر بر استان دوم بر حیا گوید و کلمه لا اله از دل بکشد طرف
راستان برد و الا الله در دل ضرب کند در طرف آسمان بگوید و الله اکبر در راستان
بگوید الله اکبر و در حیا و لله الحمد ضرب کند . کلمه تمجید هم بنوع مذکور است   فارسی
راستان بیچون حیا بیچگونه آسمان بی شبه در دل بی نمونه   هندوی بطرف
دل هون باسمان تون باز باسمان تون در دل هون .   راستان اونهی هی
حیا یهی هی در دل اهی هی   راستا اینها تون حیا اینها تون قبله اونها ن
تون آسمان اونها تون در دل ضرب کند اینها تون   مربع بجلسه جوگیان بنشیند

سر و چشم با شان بردارد و این ذکر را ده هزار کرت بگوید یا زیاده او هو هی

او هی هی عالم سپهر و طیر دست دهد اول در سلوک ایشان سر چیز بدست

آرد و در وهم بذکر ایشان مشغول باشد جلسه ایشان که انرا بیسکه میگویند

وآن بسیار نوع است و هر جلسه نفعی دیگر دارد مؤلف این رساله یک جلسه

اختیار کرده که دران نفع و خاصیت همه جلسها می آید وآن آنست که مربع بنشیند

و هر دو پای کرد آورده پاشنه پای چپ فرود خصتین بنهد و پاشنه پای

راست نزدیک او بدارد و مقعد را به بندد و دم از راه مقعد بالا کشد و ناف

کرد آرد و روی و پشت راست دارد و دهانرا ببندد و زبانرا در کام چسپاند

و بر وهم ذکر و مشغول باشد و در باطن ذکر میکند گرسنگی دست آرد

خوابش دست آرد یعنی در پهلو خواب نرود و چون این هر سه چیز دست آید و

وهم قرار گیرد فتح مقصود شود و صفای باطن دست دهد و خارق عادت

ظاهر شود و بعالم ارواح ملاقات یابد باصطلاح حکماء هند دم بسه

قسم است یکقسم بالا میرود و دوم قسم فرود می آید و سیوم قسم در جمله اندام می گردد

تا خون را گرم دارد و در عضوی که خون و باد نرسد آن عضو مفلوج گردد چنانچه

حرکت

حرکت دران عضو نماند واین دمها از غذا بید می شوند چون بخواهد که دم بدارد

باید که غذاء لطیف بخورد مثل شیر برنج واز گوشت وچرب احتراز نماید اما نفس

فرود سر قسم سیم دود ایمان بسته نگاه دارد وهیچ وقت بیرون شدن ندهد

مگر بوقت حاجت انسانی ودر محافظت باهم چند چند دست میدهد اول وجود

او همیشه تندرست ماند وعمر دراز شود وپیری وضعیفی درو راه نیابد در

باصطلاح ایشان این دو باد را آب حیوة گویند بنوعی که مانع گور شده مشغول

بماند بسیار فواید معاینه کند چون خواهد که دم برارد بعد از ادای تهجد بطریقی

آمد بنشیند تا فجر همبرین نوع باشد بسیار معاینه کند که در تحریر نیاید ودر

تقریر نگنجد واگر خواهد که عالم غیب را مشاهده کند نظر دو چشم را بر نرمه بینی

بدارد ودران حاله کلمه الله الله را در دل وهم کند این چون بکمالات رسد هم که

در نظر او اید از مسحور ومسموم هیچ زهر وسحر کار نکند وهیچ علت او را نشود و

ومستجاب الدعوة شود واز کشف غیب مشهود گردد ومحلها وهم در اصطلاح

ایشان هفت موضع اند ۱ مقعد ۲ فرود ذکر ۳ ناف ۴ دل ۵ حلقوم ۶

میان دو ابرو ۲ تارک سر که اینجا سوراخ است که ظاهر نیست اما چون روغن بمالد

وبدم بکشد بوی آن بدماغ بیاید و در حال کودکی آن محل نرم می ماند و می جنبد

واز جمله محل وهم این محل شریف ترست واقرب است بحصول مقصود

چون خواهد که در عالم وهم در آید واز عالم غیب چیزی معاینه کند پس هر

کلمه که بنزد ایشان هر محلی را منسوب کرده اند همان کلمه در همان محل وهم کند خواص

آن فکر زود تر اثر دهد وهم از مقعد آغاز کند یعنی فکر خویش را دران محل

بدارد وان محل زحل است واین کلمه را دران حالت از دل گوید نه بزبان و کلمه مذکور

اینست هُو امر یعنی یارب درین وهم جمله نحوسات دفع شوند دوم فرود کو

میان خصتین وهم کند این کلمه بگوید اُوامُر یعنی یا قدیر درین وهم هرچه در

خاطر بگذرد همان معاینه شود از صلاح ویا از فساد واین محل مشتری است

در ناف وهم کند واین کلمه گوید رَهمَنِی یعنی یا خالق درین وهم طی الارض دست

دهد وعلم لدنی حاصل آید وعلم علوی وسفلی منجزوی شوند واین محل مریخ است

محل وهم دل که فرود پستان چپ است بکند واین کلمه را بگوید نسرین برین یعنی

بو زن

لیو

چهارم

یاکریم یارحیم صاحب این وهم اهل ادل کرد و غیبت او بمشاهده و معاینه

باشد اگر کسی چیزی در دل بگذراند همان لحه او را مکشوف شود و این محل

آفتابست محل وهم حلقوم باشد دران موضع کلمه ایی را تفکر کند یعنی

یا مسخر السموات والارض درین وهم عالم علوی وسفلی مطیع ومنقاد او شوند

واین محل زهره است محل وهم در پیشانی است بالاتر از میان دو ابرو نظر در

برده بینی واین کلمه را بگوید یوم یرم یعنی یا علیم او را حقایق اشیا کشف شود

وغیر انکه از کسی بیاموزد واین محل عطارد است محل وهم بالاتر از دماغ

واین کلمه بگوید هنسا یعنی یا حیی صاحب زین وهم حیات ابدی یابد ومثل

خضر شود واین وهمی عظیم است وجمله طالبان ازین وهم مقصود یافتند بدانکه قاصران

عقل از علم وحدت منکر اند پس این سخنان از عجز انسان لبیب وادراک ذهین

فهم نتوان شرایط دعوة این هفت اسماء آنست که محل خالی باشد و در

آخر ماه روزه جمعه بعد اداء نماز در خلوة بنشیند محلی که او را کسی نه بیند

و چهل روز با ترک حیوانی بنشیند و هر اسمی که خواهد هر روز دو هزار بار

بگوید و تمام شب زنده دارد و نان جوی را قوت سازد   اشتقاق   بدانکه
سیمیا از سموست و عاملان گفته اند که هرکه شکل آفتاب را راستا خویش
وهم کند و شکل ماه چهارده م را حیا وهم کند و کلمه هنسا را در دل وهم کند پس غریب
و عجیب معاینه کند و هیچ علتی بجی بید انشود چنانچه با آتش نسوزد و
باب غرق نشود و اسلحه برو کار نکند دایم با روحانیان ملاقات شود و هرچه
بخواهد بکند با جسم در عالم ملک تصرف کند و روح از قید بشری خلاص
یابد و در عالم ارواح تصرف باشد و اگر وهم هنسا فتح شود او را هشت چیز
دست دهد اول اگر خواهد مثل ذره افتاب شود و بهر راهی که بخواهد برود
و بیاید و کس او را نه بیند و از نظر مردم غایب ماند   جون خواهد که   دوم
مردم را با هیبت نماید تواند و پیش چشم او همه عالم یک ذره بنماید و
کلمه را در وهم دارد   پیش او نزدیک و دور پنهان و اشکارا یکسان   سیوم
نماید   هرچه بخواهد در پیش او مهیا شود و از آب و طعام و میوه   چهارم
غیر هنگام بیاید   آنچه از مردم بخواهد بیابد و هیچ کس سخن او رد نکند   پنجم

و هرکه

وهر که عدول کند هلاک شود هر که اورا بیند محب وی گردد هرگز
اورا احتلام نشود عمر او دراز شود پس بدانکه این همه چیز او خواص دل است
چون دل طالب تصفیه و تزکیه بکمال یافت خارق عادت و کرامت همه از قدرت دل است
چون فکر ما سوی الله در باطن در نیاید و وحدانیت حق در باطن قرار گیرد هرچه
طالب خواهد همان شود الفراسة العارف نکره من الله ثابت است اما دعوة علم
سیمیا هر عاشقی که از سر روح برخیزد و خواهد که خود را از جهت لقاء دوست
تلف کند این اسماء را بشرایط بخواند اما باید که از تجلی قهری که دریای بلا گویند
روی نگرداند و نترسد تا بتجلیات لطفی بتواند رسید و ازین مهلکات فقیر
بسیار معاینه کرده باید که در خلوة چهل و هشت روز بنشیند و نان جو یا نمک
و سبزی اختیار کند و با صوم شب و روز این اسما بخواند در هفته اول این
یک اسم بحضور تام تمام بخواند حنظی قورش بعده این چهار اسم اعظم هر
اسمی را ده ده روز ببعد شب و روز بخواند و این اسما را جوهر تسمیه خوانند
اینست حلقنفشلعطلیها هو هو الله اللومیسه فقال حق حق ۳

| |

الرحمن سليطليمع اللوهيم حيم اوهيم الرحيم لوفوا لقلط

صعيشلو وحينا ال باید که محافظت نماء بر اسرار واقف باشد تا بر موز

علما و حکما اطلاع یابد   دیگر هفده اسم اعظم اند که جمیع علم سیمیا

دران مندرج است و هر حرفی از ان کاری لطیف و در هر نقطه ازان اثاری

شریف دارد و حکما متقدم این اسمارا دعوة کردند و انواع نعمت و برکت

یافتند و کار ایشان بمرتبه عالی رسیده و هر که درین دعوة خوض کند

ببیند انچه ببیند و بشنود انچه بشنود و انچه بخواهد ازین اسما معلوم

کند اسماء اینست بهلطف سليطليع بسم اذوني اذون بهكش

نهکش اصاوث اهيا اشر اهيا وقش اسما طوا اطوا اطون

اطون يوقش مريوقوهم مريوقل قونش صيمه رش مريوقش

مريوقش ال ال خضعت له جنود السموات والارض وخرت

الملائكه سجدا على وجوهها النور عظيم اسمک يا الهي   دیگر باید که این

سلک مروارید حکمت در حقه جان نهفته دارد والا پشیمانی و مرکز

دانی

هم بدست خود خرید کرده باشد وظاهر پنهان که بر اسرار وقوف ندارند
از غایت حماقت ترا ساحر وکافر وزندیق گویند وتهمت وافترا پیش
پادشاه وقت برسانند تا ترا بکشد یا برنجاند واگر پوشیده دارد بمقام
عالی برسد ونتیجه این اسماء انست در آفاق مشهور ودر مجالس مذکور
باشد باید که اسرار نهفته دارد تا عجائب وغرائب بیند ودشمن بدسگال
از تو هراسان باشد واگرنه بلا بر تو کشاده باشد اما بدانکه علم سیمیا
بردو قسمست مطلق ومقید ترتیب مطلق آنست که اول چهل روز روزه
داره دارد وافطار از غله که در پوست نی باشد مثل جو وبرنج وکال کند
ونان خورش وروغن کنجد ونمک باید ودر خلوت باشد جائیکه با هیچ
آفریده سخن نگوید ونشنود وریاضت تام تمام کند واکثر احوال شبها
زنده دارد ووقت دعوة همه وقت بخور از قسط وکندر وبسوزد ودائم
نماز بگذارد وبعد هر نماز متصل این دعا بخواند بحضور دل یا من هو اول
کل شئ ولیس له اول ویا من هو آخر کل شئ ولیس له آخر یا واحد

تر

لا واحد غيره ليس كمثله شيئ وهو السميع البصير سبحانه وبحمده كر هفت شب متوا

بخوانند ودر هفته دوم بار قت دل بسيار گويد واين تسبيح رو قيائيل بهمه

سبحان من له العزة والجبروت سبحان الحي الذي لا يموت لا اله الا هو لول لا اخر

واين نور هر شب مى افزايد تا متل .. .. وشود باز اين تسبيح تا سي شب متواتر

بخوانند تا آن نور زياده مي شود تا حجاب كلي مرتفع شود وجميع ذينار از

اول تا اخر پيش او عرض كنند وعجايب وغرايب معاينه كنند   سيوم اينست

سبحان الملك الجبار القهار سبحانه وله الحمد والنعماء لا اله الا انت يا عزيز يا   القاهر

ند

يا متكبر يا مذكر وبعد از ان تا شب چهلم اين تسبيح چهارم كه از ان اسمائيل بهه بخوا

س

سبحان من له الحمد والنعمة سبحان خالق السموات السبع طباقا سبوح قدوس

ست

س

ربنا ورب الملائكة والروح   پنجم نيز ضم كرده بخوانند واين تسبيح ميكا

سبحان الرحمن الرحيم سبحان الملك الحفيظ سبحانه وبحمده ابد الآبدين ود

الداعرين   ششم هم ضم كنند اينست سبحان من تعالى ولا يرى متعاليكر انت

الله الذي لا اله الا انت ملك الدنيا والاخرة وانت الملك الذي بان چون شب

چهلم

چهلم این تسبیح شود مردی بصورة خود معائنه کند این مرتبه ولایت وکمال است

باز هفتم که ازان اسمای عظیمست بخواند سبحان خالق طمخیطم مقال ملک الاملاک

تسبیحا یلیق بجبروته وهو الواحد القهار وقاهر غیره در این ایام باملائکه

زمرة

و این [illegible] ملاقات وهم کلام شود بمقصد اصل رسد واین تسبیح را املا

نماید سبحان من له الملک سبحان السلطان الابدی ابد الآبدین ودهر الداهرین

سبحان القادر علی کل شیء سبحانه قاهر العباد بقدرته سبحانه لا اله الا هو

الکبیر المتعال واین تسبیح هم بگوید سبحان خالق جمهتکفیال اعظم الملائکه الموکل

وته

بالفلک الاعظم سبحانه لا اله الا هو سبحان الله تسبیحا یلیق لجلال عزته وجبروته

لا اله الا هو الکبیر المتعال باید که در خواندن تسبیح اول ودوم این تسبیحات

که بعد از هفتم تسبیح اند اول سه بار خواند تسبیح اول ودوم بخواند وسه

بار اخر هم بخواند ودو خواند تسبیح سوم وچهارم وپنجم این اسمار اپنج

بار اول واخر خوانده بخواند واین تسبیحات معظم سیمیاست دیگر

از علم سیمیا مجربست ترتیب خواندن چنین است که در دهه اخر ماه

روز جمعه بعد از نماز در خلوتی چهل و شش روز بنشیند و با هیچ آفریده
ملاقات نکند و سخن نگوید و دایم با صوم باشد و ترک حیوانی شرط است و
افطار با سبزی و برنج ساده کند و شب‌ها زنده دارد و روز و شب دو هزار
بار بخواند و در روز اندکی بخسپد و نماز فوت نکند
قریِ اللاده الله الله ملک کریم قدیم قلقلات الا الله الله بحق
حیطیقور شن اللا اله الله بحق عزعز تک یا عزیز این اسما دیوان
و پریان و مار و مور و دد همه مسخر شوند و زبان مرغان فهم کند و با هم دیگر
متکلم شوند این اسرار با کس نگوید و اگر نه هلاک شود چون بیست روز
بگذرد مقدار هزده درم برنج بخورد این اکل او را قوة از غیب روی نماید
و بعد از عصر این اسما را هزار بار بخواند اینست بسم الله
زومکیم وکیم سطوریم و درین ایام جمله ملایکه که با عنا موکل اند تسبیح
ایشان بشنود و چون بیست و پنج روز گذشته باشد ملایکه پیش
او بیایند و با او نماز گذارند و مصافحه کنند و چون سی روز

اب وباد و... و برف و باران و همه دریا مسخر شوند بهر وقت که خواهد حاضر آیند
باید که این اسرار با کس اظهار نکند تا در هلاکت نیفتد و رنج ضایع نشود و چون
سی و پنج روز گذشته باشد گنجهای روی زمین بر وی کشف شود و دنیا بصورت
زنی خوب روی آید و گوید آنچه از دنیا بخواهی بدهم باید که با او سخن نگوید
... تا رنج ضایع نشود چون چهل روز گذشته باشد آسمان
و زمین و آفتاب و جمله ستارگان مسخر وی شوند و اگر خواهد هر یکی را حاضر
آرد و از برکت اسماء الله فرشتگان فرمان شود تا هر یکی را حاضر آرند و چون
چهل و ششم روز تمام شود آنچه در دنیا الله تعالی آفریده است همه در تحت فرمان
او شوند و روح با او مصافحه کند و ملکوت و جبروت و لاهوت معاینه کند
و اگر بدین دعوت او را این چیزها کشف نشود تحقیق بداند که نفس او از
معصیت و همه ... دروغ و غیبت و از نظر شهوات پاک نشده او را
ازین دعوت و دعوتهای دیگر مشغول شدن خطا و ضلالت باشد والله اعلم
دیگر که از اسماء سیمیا که انرا جوهر تسخیر گویند حق تعالی باین اسما

عرش آفریده بهر نیت و حاجة که بدین دعوة مشغول شود بر آید باید که هفت
روز روزه دارد افطار بنان و نمک و غیر از ین هیچ نباشد و در خلوة غیر
از نماز فریضه و سنت بچیزی دیگر مشغول نشود و شب و روز بدین
اسم مشغول باشد و ببید بخواند بعد از هفته حاجت بر آید اسم اینست
حیشطیقوش

گر تو بشناسی وهد دریا سر
گر تو نشناسی ببایدبر درست

[illegible]

ومقدار فطره نصف
صاع است که عبارت از چهار
رطل باشد وآن دو سیر شاه
جهانی میشود چون از گندم یا آرد
یا ساتو باشد ویک صاع بدهد اگر از
خرما یا از جو باشد مفتاح الصلوة صاع بوزن
ما یلکصد و شصت پیسه ... نام خود مولانا
نظام الدین

از ابی هریره رض که پیغمبر گفت
صلی الله علیه وسلم هر که آیه ومن
یتق الله یجعل له مخرجا تا قدرا
بخواند خدای تعالی اورا از شبهات دنیا
واز سختی جان کندن واز سختی روز قیامت
نگاه دارد پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم
آیتی بیاموزم هر که این آیه بهر حاجتی که بخواند
این آیت اورا بس بود یعنی ومن یتق الله الی آخره
این سخن را پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت چند بار تکرار کرد
مجموع خانی

ثمر کرم و ترست در اول می بغرایند و باه برانگیزد و رنگ روی را نیکو کرداند و تسکین تشنگی میکند و در تب و درد سر و نزلہ را که از تری باشد نفع رساند و چون برخوردنش مداومت نمایند صداع و خناق آرد و دوم ان را تباه و فاسد کند من ریاض

ثمر حار یابس احوده الصادق الحلاوة الرقیق القشر الدقیق النواة وهو بطیء الغذاء غلیظه ولذلک یولد سدد الکبد والطحال والاکثار من اکله یفسد الدم ویوجب الحکة والجرب والخوانیق والدماسیل واصلاحه ان یمص بعده بماء الرمان المز والسکنجبین العادی الحموضة وان اکل مع جبن الرطب اخصب البدن وغذاء غذاء کثیرا لکنه یولد السدد واذا نقع فی اللبن الحلیب واخذ اعطاء اغذاء شدیدا او اخصب البدن وحسن اللون وینبغی ان یتمضمض بعده بالخل والماء الورد نقل من سدیدی وهذا اصح عند الحکماء والاعتبار علیه

...کرده اند که بجیر بن زهیر برعی اغنام حوالی مدینه منوره اهتمام مینموده اند
روزی حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام با جمعی از صحابه کرام ساکنان آن موضع را
بدیده اسلام دعوت می فرموده اند بجیر بر هموئی سعادت ازلی مستسعد جناب عالی
گردیده شرف اسلام دریافت کعب از استماع این خبر شعری متضمن ضلالت
برادر و کلمات غیر لایقه درگاه خیر البشر مرتب نموده غاره شهرت بر رخسار
آن کشید خلاصه بارگاه کن فکان برگزیده جمیع آفریدگان علیه الصلوة من الملک
الرحمن بر زبان وحی ترجمان گذارش فرمود من لقی منکم کعبا فلیقتله کعب
از شنیدن این وعید ابقه انقیاد در گردن انداخته و چهره حال گرد آلوده
ندامت و خجلت ساخته با کمال عجز و زاری و تضرع و خاری الامان گویان
در محفل قدسی مختار عالم شفیع عصاة بنی آدم رسید و قصیده بانت سعاد
در قبول عذر و توبه خود گذرانید آن بحر بی پایان احسان دستگیر درماندگان
رقم عفو بر جرایم او کشید با عطاء جبه خاص سر اعتبار او را باوج افتخار رسانید
و در دو جا با صلاح کلام بلاغت انتظام او پرداخت و بزبان گوهر بار در نثار
واضح ساخت که انا ضامن من قرأها و حفظها او سمعها بالجنة لاجرم این
بی بضاعت مسکین خاکسار مسکین واجی رحمه الله ترجمه کلمات فرخنده
سمات آن قصیده غرا جهة نفع عام و ذخیره یوم قیام نمود و در بعض مواضع
مغلقه که ترجمه بجهت آن کفایه نمیکرد حواشی موضحه افزوده امید وعده
شفاعت شفیع مذنبین سید المرسلین رحمة للعالمین آورد رزقنا الله تعالی وایاکم
آمین والسلام من الملک المعبود وعلی صاحب المقام المحمود الی یوم الموعود ۵